

نگاهی به پندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی

دکتر وحید سبزیان‌پور*
دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

ایرانیان باستان به پندهایی پایبند بودند که آن‌ها را به منزله‌ی دستورالعملی در دسترس و تذکری دائمی، برای دست یافتن به زندگی بهتر و مبارزه با انواع مصایب اجتماعی، به کار می‌بردند؛ به این سبب، همگان موظف به آگاهی و اطاعت از آن‌ها بودند. این پندها را در روزهای خاصی به سمع مردم می‌رساندند و آن‌ها را بر ابزار و لوازم زندگی خود می‌نوشتند تا دایما در دسترس و مورد توجه آن‌ها باشد. تنوع و کثرت این پندها از یک سو نشانه‌ی دامنه‌ی گسترده و عمق بسیار این پدیده است و از دیگر سو، تناسب این حکمت‌ها با ابزار و وسایلی که بر آن‌ها نوشته شده بود، بیان‌گر باریک‌اندیشی و نکته‌سنجی آن‌هاست و با این که سخن از تأثیر حکمت‌های ایران باستان در ادب عربی، سخنی نو نیست؛ ولی با باریک کردن مسیر این پژوهش به حکمت‌های مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی و تأثیر آن‌ها بر ادب عربی و فارسی، می‌توان از یک سو، عمق و گستره‌ی پندهای حکمی ایرانی را دریافت و از دیگر سو با این زاویه‌ی تنگ، عمق تأثیر فرهنگ و ادب ایران را در ادب عربی، نشان داد. همچنین نشان بدهیم که با وجود اهتمام کم‌نظیر ایرانیان باستان به پندهای حکمت‌آمیز و تأثیر شگرف آن در ادب عربی و فارسی، در شرح و تعلیقات منابع

* دانشیار زبان و ادبیات عربی wsabzianpoor@yahoo.com

ادب فارسی، امثال و اشعار عربی یکه تازی کرده‌اند و نشانی از حکمت‌های ایرانی دیده نمی‌شود و شایسته است در این نوع پژوهش‌ها به پندهای ایرانی توجه بیش‌تری صورت گیرد.

واژه‌های کلیدی: ۱. پند ایرانی ۲. لوازم زندگی ۳. ادب عربی و فارسی ۴. ادب تطبیقی

۱. مقدمه: پند و اندرز ایرانی و عقاید دینی

«سنت پند شنیدن و پند گفتن در ایران باستان، رنگ و بوی دینی دارد؛ زیرا محتوای کیش دینی ایرانیان، سرشار از پندها و اندرزهایی است که به حکیم جاودانه و خداوند یگانه منسوب است.» (عاکوب، ۱۳۷۴: ۳۳) «در دعا‌های موجود در *اوستا*، یکی از درخواست‌های بنده به درگاه خدا، طلب حکمت و دانایی است.» (ایرانی، ۱۳۶۱: ۶۰) به علاوه، پندها و اندرزهای فراهم آمده در *اوستا* به منزله‌ی قوانینی بود که ایرانیان موظف به حفظ و اجرای آن‌ها بودند. دینکرت ششم مشتمل بر بیش از صد صفحه پند و اندرز است. در این بخش از تفسیر *اوستا*، اندرزهایی به «آذر نرسه»، «آذر مهر»، «به‌داد آذر اورمزد»، «آذر بوزید» و «اورمزد سگزی» که از روحانیان دوره‌ی ساسانی بوده‌اند، نسبت داده شده است. (تفضلی، ۱۳۷۵: ۱۸) این پندها از آدمی می‌خواهند که خوب رفتار کند، خوب سخن بگوید و چون با خود تنها شد، خوب بیندیشد. (آبروی، ۱۹۵۹: ۴) این خواسته‌های سه‌گانه، «کردار نیک»، «گفتار نیک» و «پندار نیک» است. *اوستا* تأکید می‌کند که سه چیز بر آدمی واجب است: «دشمن را به دوست تبدیل کند، پلید را پاک سازد و نادان را دانا گرداند.» (دورانت، ۱۳۳۷، ج ۱: ۵۴۴) این حکمت‌ها در غالب سخنان موجز و کلمات قصار، موجب ترغیب به آموزه‌های دینی می‌شد و به شکل روایت‌های ساده درمی‌آمد... این اندرزها، بخشی از *اوستا* را تشکیل می‌دهد که پر از گفتار و بیانات علم و آگاهی است و مجموعه‌ی دانش‌های ضرب‌المثلی و اندرزی را شامل می‌شود... (ر.ک: بویس، ۱۳۷۷: ۱۰۳-۱۰۷)

اصول اخلاقی در قالب پند و اندرز و به شکل بایدها و نبایدها از عوامل مهمی است که جامعه‌ی ایرانی قبل از اسلام را از بسیاری آسیب‌های اجتماعی حفظ کرده بود. ایرانیان باستان برای مبارزه با زیاده‌خواهی و تجاوز مردم به حقوق یکدیگر و نیز ایجاد زندگی مسالمت‌آمیز و توأم با صمیمیت و گذشت، آشنایی با شایسته و ناشایسته، التزام به آن‌ها را از زمان بلوغ بر همگان واجب می‌دانستند. مجموع اندرزنامه‌های

پهلوی که خیم و خرد فرخ مرد را شایسته‌ی تحسین می‌ساخته است... در همه طبقات اجتماعی هرکس از خرد و کلان به سن پانزده سالگی می‌رسیده است، آشنایی با آن‌گونه افکار را که جالب خیر و اخلاق متعالی است، بر خود واجب می‌دیده است. (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۵۳)

۱. ۱. مجالس پند و اندرز در ایران

علاوه بر متون دینی، در آثار به جا مانده از منابع قدیم ایران، پندهای بسیاری از خسرو انوشروان، اردشیر بابکان، شاپور پسر اردشیر، بهمن، هوشنگ و وزیرانی چون بزرگمهر دیده می‌شود. (ر.ک: ابن مسکویه، بی‌تا: ۶-۸۸) «همچنین از شاهان افسانه‌ای مثل فریدون، بهمن و دارا و نیز از حکیمانی مانند مهبود، مه آذر، آذرگشسب، برزگمهر، شاپور، بهروز، هرمزآفرید، نرسی و سینا برزین، پندهایی دیده می‌شود.» (تفضلی، ۱۳۷۵: ۲۰۲ - ۲۰۶)

مؤلف کتاب تاریخ گزیده می‌گوید: «اول پادشاهی که در پندیات سخن گفت، هوشنگ بود. سپس پندهای بسیاری را از او نقل می‌کند. همچنین بخش‌هایی از این کتاب اختصاص به پندهای اردشیر و کسری دارد» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۷۶-۷۹ و ۱۱۷-۱۱۸)، پندنامه‌ی بزرگمهر، وزیر خسرو انوشروان، نیز از مشهورترین نمونه‌های حکمت ایرانی است. (ر.ک: آربری، ۱۹۵۹: ۲۶۱) از این میان، عهد اردشیر از نمونه‌های برجسته‌ی ذوق و اندیشه‌ی ایرانی است. اردشیر در این منشور، مسایل گوناگونی را بیان کرده و پذیرفتن و به کار بستن آن را ضامن دوام و ماندگاری سلطنت دانسته است. (ر.ک: اردشیر، ۱۹۷۶)

از سخنان ابن فقیه (۱۳۸۲: ۸۳) چنین برمی‌آید که انوشروان رغبت بسیار به شنیدن پندهای بزرگمهر داشته است.^۱ در خردنامه (۱۳۶۷: ۴۷-۵۲) بخشی با عنوان «سؤال‌های انوشروان از بزرگمهر» آمده و در بهارستان جامی (۱۳۸۷: ۴۱) به مجالسی اشاره شده که بین خردمندان از جمله بزرگمهر و کسری، تبادل نظر صورت می‌گرفته است:

پیش کسری ز خردمند حکیمان میرفت	سخن از سخت‌ترین موج درین لجه‌ی غم
آن یکی گفت که بیماری و اندوه دراز	وان دگر گفت که ناداری و پیریست بهم
سومین گفت که قرب اجل و سوءعمل	عاقبت رفت به ترجیح سوم حکم حکم

در دیوان ابن‌یمین، زیر عنوان «انوشیروان و موبدان» آمده است که انوشیروان، موبدان شهرها را فراخواند و از آن‌ها گنجی از پند و اندرز خواست که بر دیوار دخمه بنویسند تا برای آیندگان مفید افتد:

شنیدم که کسری شه دادگر	که دیهیم از او بود با زیب و فر
ز هر کشوری موبدی را بخواند	فراوان سخن‌ها ز حکمت براند
بخوامم که ماند ز من یادگار	یکی گنج پر گوهر شاه‌سوار
که تا هر که بر خاک من بگذرد	از آن گنج حکمت گهرها برد
وزان پس به دیوار آن دخمه بر	سخن‌ها نوشت آن شه دادگر

(ابن یمین، بی تا: ۵۹۴-۵۹۵)

برای اطلاع از مجالس انوشروان با حکیمان و خردمندان و اشاره‌ی فردوسی به آن، (ر.ک: سبزیان‌پور، الف، ۱۳۸۴: ۱۳۴) همچنین برای اطلاع از تأثیراندرزهای ایرانی در ادب عربی، (ر.ک: سبزیان‌پور، ب، ۱۳۸۴: ۸۴-۸۷) و برای اطلاع از دیدگاه صاحب‌نظران عرب درباره پند و حکمت ایرانی (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۹: ۷۱)

۱. ۲. اهمیت و اهتمام به پند و اندرز

بر اساس فرهنگ انجمن آرای ناصری، در ایران باستان، التزام اخلاقی در قالب پند و اندرز، با جمله‌هایی کوتاه و پرمغز که حاصل تجربه‌های تلخ و شیرین بود، از نسلی به نسلی دیگر، منتقل می‌شد؛ به گونه‌ای که آن‌ها را مقدس می‌دانستند. (نقل از دانش پژوه، ۱۳۵۹: بیست و هشت) و «در روزهای خاصی، منادیان، پندها را با صدای بلند، در مراکز شهرها به گوش مردم می‌رساندند.»^۲ (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸) این پندهای حکیمانه را به سبب اهمیتی که داشت، با گران‌بهارترین و زیباترین ابزار و وسایل می‌نوشتند و در معرض دید همگان قرار می‌دادند. در نوشتن این پندها از طلا^۳ (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۹۵ و عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۰) زعفران و گلاب (بلاذری، ۱۹۸۷: ۶۵۰) چوب آبنوس (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۱) استفاده می‌شد و آن‌ها را در گنجینه‌های شاهان، چون گوهر و مروارید نگه‌داری می‌کردند. در *خردنامه*، بخشی با این عنوان آمده است: «گفتار اندر نکته‌هایی که اندر گنج شاپور یافتند.» (ر.ک: *خردنامه*، ۱۳۷۶: ۵۳ و ۵۴)، در *یادگار بزرگمهر*^۴ که پندهای بزرگمهر به انوشروان است، در پایان بند اول آمده است: «این یادگار به یاری یزدان و... به فرمان خسرو شاهنشاه... به گنج شایگان نهادند (نوابی،

۱۳۳۸: ۳۰۵) فردوسی هم که این پندها را به نظم درآورده، اشاره‌ای به نگه‌داری آن‌ها در خزانه‌ی شاهی دارد:

نوشتم سخن چند بر پهلوی ابر دفتر و کاغذ خسروی
سپردم به گنجور تا روزگار برآید بخواند مگر شهریار (همان، ۳۲۱)

۱. ۳. سنت پندنویسی

این پندها در همه‌جا دیده می‌شد، از جمله: حاشیه‌ی فرش‌ها (ابن‌یمین، بی‌تا: ۵۸۹)، کناره‌ی سفره‌ها در میان ظروف (مسعودی، ۱۴۰۴، ج: ۱۰۴)، عصا (آبی، ۱۹۸۷، ج: ۵: ۳۲۴)، دیوارهای قصر (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۵۱)، تخت شاهان (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج: ۲: ۱۱۳)، سنگ قبر (سعدی، ۱۳۶۸: ۲۳۷)، لوح‌های مکتوب (ابشیهی، ۱۴۲۱، ج: ۲: ۵۰۱)، در مقبره‌ها (واعظ کاشفی، بی‌تا: ۳۸)، کمریند (ابن عبدربه، ۱۹۹۹، ج: ۲: ۲۸)، بازو (ابن قتیبه، بی‌تا، ج: ۳: ۱۹۱)، تابلوهای طلا (خردنامه، ۱۳۷۶: ۵۲-۴۷)، انگشتری (ابن‌الحداد، ۱۹۸۳: ۶۷)، طاق ایوان (سعدی، ۱۳۶۸: ۴۹)، حاشیه‌ی چادر و خرگاه (سعدی، ۱۳۶۸: ۶۰۲)، پرده (ترجمه‌ی تفسیر طبری، ۱۳۳۹، ج: ۱: ۳۴۳)، دیوار مجالس (ابن‌مسکویه، بی‌تا: ۶۴)، تاج شاهان (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸-۱۲۰)، سر دز کاخ‌ها (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج: ۱: ۲۰۸)، صخره‌های بزرگ (جاحظ، ۱۹۶۹: ۵)، سکه (اسداللهی، ۱۳۶۶: ۹۱۶)، گنبد (طرطوسی، بی‌تا، ج: ۱: ۹۲)، تابوت زمامداران (واعظ کاشفی، ۱۳۰۷: ۱۷۵) و دروازه شهرها.^۵ (جاحظ، ۱۹۶۹: ۵)

هدف ما در این مقاله، معرفی این امثال حکیمانه است تا نشان دهیم بسیاری از مفاهیم حکمی که امروز به نام ادب عربی شهرت یافته، در ایران باستان رایج بوده و در منابع عربی، به آن‌ها اشاره شده و خود آن‌ها منشأ الهام شاعران و ادیبان عرب شده است.^۶

البته ما به هیچ روی ادعا نداریم که شاعران و ادیبانی که در این مقاله از آن‌ها نام برده‌ایم در آثار خود بی‌واسطه و مستقیم، متأثر از اندیشه‌های ایرانی هستند؛ بلکه معتقدیم این مفاهیم در ایران قبل از اسلام وجود داشته و بسیاری از آن‌ها از طریق فرهنگ شفاهی و کتاب‌هایی چون شاهنامه، گرشاسب‌نامه و... و برخی دیگر در دوره‌ی عباسی از طریق اختلاط ایرانیان و عرب‌ها و نهضت ترجمه به فرهنگ و ادب عربی

منتقل شده است. این مضامین بعدها مانند کالاهایی که مواد اولیه‌ی آن صادر می‌شود و به شکل دیگری به خاستگاه خود برمی‌گردد، از طریق منابع عربی به ادب فارسی منتقل شده است.^۷

با این‌که بنا به قول مشهور «الفضلُ ما شَهدتُ بهِ الاعداء»، جای تردید در صحت این سخنان وجود ندارد، احتمال جعل و تحریف به سبب دشمنی با عرب‌ها و گرایش‌های شعوبی، منتفی نیست؛ ولی تنوع و گستردگی آن‌ها نشان از اهمیت بسیار آن‌ها در ایران باستان و نفوذ عمیق و پر حجم آن‌ها به فرهنگ و ادب عربی دارد. در این مقاله، برای نشان دادن تأثیر این پندها در ادب فارسی، آن‌ها را به *امثال* و حکم دهخدا ارجاع داده‌ایم؛ زیرا این کتاب ارزشمند به منزله‌ی *دائرة المعارفی* از امثال و اشعار عربی و فارسی است و نمونه‌هایی از ادب فارسی و عربی را به ویژه از شرح‌های منابع فارسی چون *گلستان*، *بوستان*، *مثنوی* و *شاهنامه* آورده‌ایم تا علاوه بر نشان دادن میزان این تأثیرگذاری، نشان دهیم که جای حکمت‌های ایرانی در شرح و توضیح منابع ادب فارسی خالی و سخت نیازمند به بازنگری و تجدیدنظر است. از نکات قابل توجه، مولد بودن این امثال است. میدانی در جایگاه یک کارشناس و صاحب‌نظر، با مهر مولد بودن، ایرانی بودن آن‌ها را تأیید کرده است. کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری درباره‌ی تأثیر پندهای ایرانی بر ادب عربی نوشته شده؛ از جمله می‌توان به کتاب عیسی عاکوب، *تأثیر پند پارسی بر ادب عرب و کتاب ثعالبی، الاعجاز و الایجاز و نیز مقالاتی مانند «نقبی به روشنایی در جست‌وجوی امثال ایرانی در نظم عربی»* و «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار» اشاره کرد. باید یادآور شد که بر اساس اطلاعات نظام‌مند، تا به حال تحقیقی در این زمینه با قید مکتوب بر لوازم زندگی، دیده نشده است. ضمناً منابع برخی از شواهد این مقاله، از متون فارسی است که برای اطمینان و تأیید بیش‌تر، سعی کرده‌ایم معادل آن‌ها را از منابع عربی نیز ذکر کنیم. ضمناً پندهای مکتوب بر لوازم زندگی را برای وضوح بیش‌تر، به شکل ایتالیک آورده‌ایم:

۲. پندهای ایرانی بر لوازم زندگی

۲.۱. انگشتری^۸

الف) چنان‌که از منابع بر می‌آید، ایرانیان سخت علاقه‌مند به نوشتن پند بر نگین انگشتر بودند؛ از جمله مواردی که به آن‌ها دست یافته‌ایم، عبارتند از:

۲.۱.۱. انوشروان

۲.۱.۱.۱. مالیات و عدالت

كَانَ لِأَنُوشِرَوَانَ أَرْبَعُ خَوَاتِيمٍ: فَخَاتِمُ الْخِرَاجِ نَقْشُهُ: الْعَدْلُ وَخَاتِمُ لِضَبِيحِ نَقْشُهُ الْعَمَارَةُ، وَخَاتِمُ لِلْمَعُونَةِ نَقْشُهُ: الْأَنَاةُ، وَخَاتِمُ لِلْبُرِيدِ نَقْشُهُ: الْوَحْيُ (توحیدی، بی‌تا، ج ۳: ۳۲۵؛ مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۹۴)؛ ترجمه: انوشروان چهار انگشتر مختلف برای خراج، آب و زمین، کمک و چاپارخانه داشته که به ترتیب، نقش عدالت، آبادانی، صبر و وحی بر آن‌ها حک شده بود. (توحیدی، بی‌تا، ج ۳: ۳۲۵؛ آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۱۲۴)

همچنین برای اطلاع از نقش نگین انوشروان، نک: (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۳۸؛ راوندی، ۱۳۳۳: ۷۲؛ تفضلی، ۱۳۷۵: ۲۱۱)

۲.۱.۱.۲. منافات ستم و آبادانی

لَا يَكُونُ الْعِمْرَانُ حَيْثُ يَجُورُ السُّلْطَانُ. (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۱۰؛ آبی، ۱۹۹۰، ج ۷: ۶۹)؛ ترجمه: هر جا ستم شاه باشد، آبادانی وجود ندارد. (رک: مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۲۰)

۲.۱.۱.۳. نیکی

أَنْعَمُ تُشْكِرُ، وَأَرْهَبُ تُحَدِّرُ، وَلَا تَهْزُلُ فَتُحَقِّرُ؛ فَكَتَبَهَا الْمَلِكُ عَلَى خَاتَمِهِ... (توحیدی، بی‌تا، ج ۱: ۶۱؛ قیروانی، ۱۳۷۲ق، ج ۲: ۹۹۱)؛ ترجمه: بزرگمهرگفت: نیکی کن تا سپاس شوی، بترس تا از تو دوری شود و مسخرگی نکن؛ زیرا دلیل می‌شوی؛ انوشروان این پندها را بر انگشترش نوشت.

۲.۱.۱.۴. ارزش عدالت

عَدْلُ السُّلْطَانِ أَنْفَعُ مِنْ خَيْبِ الزَّمَانِ. (ابن‌الحداد، ۱۹۸۳: ۶۷)؛ ترجمه: عدالت شاه بهتر از برکت روزگار است.

۲.۱.۱.۵. عزت و بزرگی

به مه، نه مه به. (غزالی، ۱۳۵۱: ۱۳۸)

غزالی پس از نقل داستان مأمون که دخمه‌ی انوشروان را گشود، می‌گوید: «مأمون در انگشت انوشروان انگشتی دید که بر نگین آن عبارت «به مه، نه مه به» نوشته بود». برای اطلاع بیشتر نک: (راوندی، ۱۳۳۳: ۷۲)

۲. ۱. ۱. مدارا، مشورت و یاری درماندگان

۱. با دوست و دشمن مدارا کن؛ ۲. در کارهای بی مشورت خردمندان مشورت منما؛ ۳. رعایت رعیت فرو مگذار.

مؤلف اخلاق محسنی می‌گوید: «مأمون وقتی دخمه‌ی انوشروان را باز کرد، سه انگشت در آن جا یافت که ۳ عبارت بالا بر آن‌ها نقش بسته بود.» (واعظ کاشفی، بی‌تا: ۳۸)

۲. ۱. ۲. بزرگمهر

۲. ۱. ۲. ۱. خدا، زنده باقی

ایزد است که نمرده است و نمیرد. (ابن فقیه، ۱۳۱۷: ۱۰۸؛ ر.ک: مرزبان‌راد، ۲۵۳۶: ۸۳)

۲. ۱. ۲. ۲. موجود نه مفقود

مُعَالَجَةُ الْمَوْجُودِ خَيْرٌ مِنْ اِنْتِظَارِ الْمَفْقُودِ. (توحیدی، بی‌تا، ج ۴: ۱۰۶)؛ ترجمه: پرداختن به موجود بهتر از انتظار چیزی است که وجود ندارد.

۲. ۱. ۲. ۳. سازش با زندگی

مَنْ لَمْ يَدَارِ عَيْشَهُ ضَنَّكَ... (توحیدی، بی‌تا، ج ۱: ۴۴۳)؛ ترجمه: هر کس با زندگی خود مدارا نکند، دچار تنگنا می‌شود.

۲. ۱. ۳. رستم

۲. ۱. ۳. ۱. شوخی، دروغ و ستم

الْهَزْلُ مُبْغِضُهُ وَالْكَذِبُ مَنْقِصُهُ وَالْجَوْرُ مُفْسِدُهُ. (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۲)؛ ترجمه: شوخی، عامل کینه؛ دروغ، مایه‌ی نقصان و ستم، عامل فساد است. طرطوشی رستم را به غلط از شاهان ایران دانسته است.

۲. ۱. ۴. شاپور

۲. ۱. ۴. ۱. صبر و ظفر

الصَّبْرُ دَرَكٌ. (توحیدی، بی‌تا، ج ۱ و ۲: ۶۹)؛ ترجمه: صبر موجب رسیدن است.

۲. ۱. ۵. بهرام گور

بنا به گفته‌ی مسعودی، نگین بهرام گور دارای نوشته‌های پندآمیز بوده است. (نقل از تفضلی، ۱۳۷۵: ۲۱۱)

۲. ۱. ۶. خسرو پرویز

۲. ۱. ۶. ۱. ارزش مال و ثروت

بالمال ینال الفرح؛ ترجمه: شادی با مال می‌رسد.

مسعودی از نه انگشتی پرویز سخن می‌گوید که بر نگین یکی از این انگشتها عبارت بالا نوشته شده بود. برای اطلاع بیشتر نک: (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۰۷)

۲. ۲. بازو

۲. ۲. ۱. حرص، شادی و فریب دنیا

إِنْ كَانَتْ الْخُطُوطُ بِالْجُدُودِ فَمَا الْحَرِصُ؟ وَإِنْ كَانَتْ الْأَشْيَاءُ غَيْرَ دَائِمَةٍ فَمَا السُّرُورُ؟ وَإِنْ كَانَتْ اللَّئِيَا غَرَارَهُ فَمَا الطَّمَأْنِينَةُ؟ (ابن قتیبه، بی تا، ج ۳: ۱۹۱)؛ ترجمه: وقتی بهره‌ی آدمی به بخت و اقبال است، حرص چه فایده‌ای دارد؟ وقتی امور زندگی همیشگی نیست، شادی چه معنایی دارد؟ و اگر دنیا فریب است، آرامش چه معنایی دارد؟ (قیروانی، ۱۳۷۲ هـ ج ۲: ۹۹۱)

بنا به قول ابن قتیبه و قیروانی، عبارت بالا بر بازوی بزرگمهر نوشته شده بود.

۲. ۳. پرده

۲. ۳. ۱. خوردن و کار کردن

کار کردن، خوردن باید و خوردن، مردن باید.

در ترجمه‌ی تفسیر طبری (۱۳۳۹، ج ۱: ۳۴۳) آمده است: بر روی دو پرده‌ی سرخ و سبز که در دربار انوشروان آویزان شده بود، دو اندرز بالا در معرض دید همگان قرار داده شده بود.

۲.۴. پند نوشته‌های کنار شاهان

از منابع عربی برمی‌آید که برخی شاهان ایرانی، پنجهایی را در کنار خود قرار می‌دادند که دائماً در مقابل دیدگان آن‌ها باشد و یا آن را به دست نزدیکان خود می‌دادند که در مواقع لازم چون علامت بازدارنده‌ای، مانع تندروی آن‌ها باشد. از جمله:

۲.۴.۱. رحم کن تا به تو رحم شود

مَا لَكَ وَالْعُضْبَ إِنَّمَا أَنْتَ بَشَرٌ، إِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ!^۹
(ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۲۲؛ طرطوشی، ۱۹۹۰: ۲۶۷)؛ ترجمه: چرا خشمگین می‌شوی؟ تو یک انسان هستی که به مرگ نزدیک هستی. به کسانی که روی زمین هستند رحم کن تا آن‌که در آسمان است، به تو رحم کند. ماوردی و طرطوشی نوشته‌اند: یکی از پادشاهان ایرانی نوشته بالا را به وزیرش داد و به او گفت: هرگاه خشمگین شدم، آن را به من ده.

ابن عبدربه (۱۹۹۹، ج ۲: ۱۹۱) عبارت «إِرْحَمْ تُرْحَمْ»^{۱۰} را زیر امثال بزرگمهر و اکثم صیفی به گونه‌ای قرار داده که معلوم نیست از کدام یک است؛ ولی با قرینه‌ی بالا می‌توان آن را به بزرگمهر نسبت داد.

۲.۴.۱. شواهد فارسی و عربی

ایزد کند رحمت بر آن کس که او / رحمت کند بر مردم ممتحن (فرخی، نقل از دهخدا، ۱۳۷۰: ۳۲۵)

۲.۴.۲. عدالت بهتر از حاصلخیزی

عَدْلُ السُّلْطَانِ أَنْفَعُ لِلرَّعِيَةِ مِنْ خَصْبِ الزَّمَانِ. (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۱۱۳)؛ ترجمه: عدالت شاهان بهتر از حاصل‌خیزی و برکت روزگار است. ابن جوزی نوشته است: عبارت بالا از مکتوبات کنار کسری بوده است.

۲.۵. تابوت

۲.۵.۱. گم نشدن خوبی و بدی

هر چه نیکی ورزیدیم نزد کسی است که پاداش را کم نمی‌دهد و هر چه بدی کردیم نزد کسی است که از کیفر دادن ناتوان نیست. ابن فقیه نوشته است: عبارت بالا وصیت

انوشروان است که بر پیشانی تابوتش نوشته بودند. (ابن فقیه، ۱۳۸۲: ۱۲۸) همچنین (ر.ک: حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰: ۴۱؛ مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۷؛ واعظ کاشفی، ۱۳۰۷: ۱۷۵؛ قزوینی، ۱۳۶۳: ۸۹)، ترجمه‌ی عربی عبارت بالا در همین مقاله زیر عنوان «سنگ قبر» آمده است.

۲.۵.۲. بی‌ارزشی دنیا

در وصیت انوشیروان بر تابوت آمده است «این جهان هیچ چیز نیست و در نگرید بدین تن که چندین اموال دنیا جمع کرد و چگونه دست بازداشت و جهان را آبادان کرد و آخر کار، مرگ، تن وی را خراب کرد. (ابن فقیه، ۱۳۱۷: ۱۰۸) این سخنان شباهت به پندهای بهرام در بخش «سنگ قبر» دارد.

اسدی طوسی در *گرشاسب‌نامه*، حکمت‌هایی را از روی تابوت زرین سیامک، به شعر درآورده است. (ر.ک: اسدی طوسی، ۱۳۱۷: ۱۷۸ - ۱۸۲)

۲.۶. تاج

۲.۶.۱. ناپایداری دنیا

چه سال‌های فراوان و عمرهای دراز که خلقت بر سر ما بر زمین بخواهد رفت
چنان‌که دست به دست آمده است ما را به دست‌های دگر همچنان بخواهد رفت
(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۲۰)

سعدی دو بیت بالا را از نوشته‌های تاج کیخسرو نقل کرده است. حمداله مستوفی، نزدیک به ۱۰۰ پند حکیمانه را از تاج انوشروان نقل کرده است. (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۸ - ۱۲۰) سعید نفیسی نیز ۱۰ پند مفصل را که بر تاج انوشروان نوشته شده بود، به تفصیل آورده است. (ر.ک: نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۳ - ۶۲۶)

خاقانی در بیت زیر اشاره به پندهای تاج انوشروان کرده است:

بس پند که بود آن‌گه بر تاج سرش پیدا صد پند نو است اکنون در مغز سرش پنهان
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۴۶)

یکی از پندهای تاج انوشیروان که نویسندگان عرب باز گفته‌اند، این پند نغز و زییاست: «آن مه که آن به، نه آن به که آن مه»، (نقل از کزازی، ۱۳۷۶: ۱۴۶؛ سبزیان‌پور،

۱۳۸۸: ۲۵) زاکانی، در ابتدای رساله‌ی *صد پند* می‌گوید: «از پنندهای بسیار استفاده کرده‌ام علی‌الخصوص... پندنامه‌ی پادشاه عالم، خسرو کامگار عادل انوشروان بن کسری که بر تاج مرصعش نبشته بود.» (زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۱۷)

۲.۷. تخت

۲.۷.۱. وابستگی دولت و مردم به یکدیگر

ابن‌الجوزی نوشته است: بر تخت کسری نوشته شده بود:

الدین لا یتیم إلا بالملک، والملک لا یتیم إلا بالرجال، والرجال لا یتیمون إلا بالمال،
والمال لا یجیء إلا بعماره الأرض، والعماره لا یتیم إلا بالعدل. (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۲:
۱۱۳)؛ ترجمه: دین جز با ملک، حکومت جز با مردم، مردم جز با مال کامل نمی‌شوند و
مال و ثروت جز با آبادانی به دست نمی‌آید و آبادانی جز با عدالت ایجاد نمی‌شود. نیز
نک: (تحفه، ۱۳۴۱: ۴۸)

مطلب بالا در عهد اردشیر، به شکل زیر آمده است: لا ملک إلا برجال، ولا رجال
إلا بمال، ولا مال إلا بعماره، ولا عماره إلا بعدل. (قرطبی، بی‌تا، ج ۱: ۳۳۴)؛ ترجمه:
حکومت، بدون مردم؛ مردم، بدون مال؛ مال بدون آبادانی و آبادانی بدون عدالت، ممکن
نیست.

این مضمون در اشعار ابوالفتح بستی و شاهنامه، به شکل زیر آمده است: إذا وئیت
فَاعْمُرْ مَا تَلِيهِ / بعدَ ذَٰلِكَ فَالْإِمَارَةُ بِالْعِمَارَةِ (بستی، ۱۹۸۰: ۲۵۵؛ ر.ک: مرسی الخولی،
۱۹۸۰: ۱۳۸)

چو خوشنود داری جهان را به داد توان گر بمانی و از داد شاد

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۷۵)^{۱۱}

۲.۸. چادر و خرگاه

۲.۸.۱. نیکی به بدان

که پیرامون خرگاهش بدوزند

فریدون گفت نقاشان چین را

که نیکان خود بزرگ و نیک روزند

بدان را نیک داری مرد هشیار

(سعدی، ۱۳۶۸: ۶۰۲)

۹.۲. دروازه‌ی شهرها

جاحظ در *المحاسن و الأضداد* از سخنان حکیمانه‌ای سخن می‌گوید که بر دروازه‌ی سمرقند نوشته شده بود. (جاحظ، ۱۹۶۹: ۵)

۱۰.۲. دستار

واعظ کاشفی، ۴ پند زیر را از اندرزهای مکتوب بر دستار انوشروان دانسته است:
۱. گیتی که یزدان کرد از من چه کوشش؟؛ ۲. زندگی که نبشته بر من چه کوشش؟؛
۳. گیتی که نه جاوید بر من چه رامش؟؛ ۴. که شاید که نشاید دانست؟ (واعظ کاشفی، بی‌تا: ۱۷۵؛ نقل از مرزبان راد، ۲۵۳۶: ۸۴)

۱۱.۲. دیوار

عنصرالمعالی می‌گوید: «در اخبار خوانده‌ام که مأمون بر گور انوشروان حاضر شد و از دخمه‌ای که انوشروان در آن دفن شده بود، نوشته‌ای به خط طلا بر دیوار یافت که در قسمتی از آن آمده بود: اکنون چون عاجزی آمد، هیچ چاره ندانستم جز این که این سخن‌ها برین دیوار نبشتم تا اگر وقتی به زیارت من کسی بیاید، این لفظ‌ها بخواند و بداند؛ او نیز از من محروم نمانده باشد، این سخن‌ها و پندهای من پای مزد آن کس باشد و آن پندها این است که نبشته آمدست.» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۰) صاحب قابوس‌نامه پس از نقل این مطلب، این پندها را در ۵۴ فقره نقل کرده است. قیروانی نیز این داستان را به تفصیل نقل کرده است. (۱۹۵۳: ۹۱-۹۶)

ابن مسکویه نوشته است: «عادت ایرانیان قدیم این بود که بر دیوار مجالسشان این چهار جمله را بنویسند» (ابن مسکویه، بی‌تا: ۶۴)

۱۱.۱.۲. خشونت و نرمش

أُولَئِكَ: الشَّدَةُ فِي غَيْرِ عُنْفٍ وَ اللَّيْنُ فِي غَيْرِ ضَعْفٍ؛ ترجمه: سخت‌گیری بدون خشونت و نرمش بدون ضعف.

در بوستان سعدی آمده است:

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر و گـر خشم گیری شود از تو سیر

درشتی و نرمی به هم در به است چو رگ‌زن که جراح و مرهم نه است
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۵) ^{۱۲}

۲. ۱۱. ۲. پاداش نیکوکار و مجازات بدکار

الثانی: المحسنُ يُجَازَى بِاحْسَانِهِ وَ الْمُسِيءُ يُكَافَأُ بِاسْأَتِهِ؛ ترجمه: نیکوکار به خاطر نیکیش، پاداش می‌بیند و بدکار به خاطر بدیش، مجازات می‌شود.

۲. ۱۱. ۳. زمان هدیه و رزق

الثالث: الْعَطِيَاةُ وَالْأَرْزَاقُ فِي حِينِهَا وَ أَوْقَاتِهَا؛ ترجمه: هدیه و رزق در زمان خودش صورت می‌گیرد.

۲. ۱۱. ۴. مرزبان و مسافر شب

لَا حِجَابَ عَنْ صَاحِبِ تَعْرِ وَ لَا طَارِقَ لَيْلٍ؛ ترجمه: مرزبان و مسافر شب مانعی ندارند.

۲. ۱۲. ۲. دیوار قصرها

۲. ۱۲. ۲. ۱. صبر و ظفر

ماوردی، از ابن مقفع نقل کرده که در قصر اردشیر نوشته شده بود: الصَّبْرُ مِفْتَاحُ السَّرِّكَ؛ ترجمه: صبر کلید دست یافتن است. ^{۱۳} (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۵۱)

۲. ۱۲. ۲. ۱. ۱. نمونه‌ایی از منابع عربی

أنوشروان: الصَّبْرُ كَاسِمَةٌ وَعَاقِبَتُهُ الْعَسَلُ. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۵۲۵؛ نیز ر.ک: دباشی، ۱۳۷۰: ۹۴؛ سبزیان‌پور، الف، ۱۳۸۸: ۱۰۶)، برای اطلاع از پندهای مکتوب در کاخ فریدون. (ر.ک: ابن فقیه، ۱۳۱۷: ۶۰-۶۱)

۲. ۱۲. ۲. ۲. تحمل دوست

بر دیوار قصر فریدون، این سخن نوشته شده بود:

از دوست به هر زخمی افکار نباید شد / وز یار به هر جوری بیزار نباید شد

(ابن فقیه، ۱۳۸۲: ۴۸)

۲. ۱۲. ۲. ۱. شواهدی از متون عربی

از حکمت‌های ایرانی: إِنْ لَمْ تَغْضِ عَلَي الْقَدَى لَمْ تَرْضَ أَبَدًا. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۳۹)؛ ترجمه: اگر از خاشاک چشم‌پوشی نکنی هرگز راضی نمی‌شوی. ^{۱۴}

از پندهای حکیمان ایرانی: صَفَه الصَّدِيقِ اَنْ يَبْدُلَ لَكَ مَالَهُ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَتَفْسَهُ عِنْدَ النَّكْبَةِ، وَ يَحْفَظُكَ عِنْدَ الْمَغِيبِ. (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۹۴)؛ ترجمه: ویژگی دوست خوب این است: مالش را در زمان نیاز به تو ببخشد، خودش را در زمان بلا و مصیبت در اختیار تو گذارد و در نبود تو حافظ حقوق تو باشد.

برای اطلاع از ده پند نوشته شده بر دیوار کاخ فریدون. (ر.ک: ابن فقیه، ۱۳۸۲: ۶۹)

۱۳.۲. سردر کاخ

۱. ۱۳.۲. کار و حقوق آن

بر سردر خانه‌ی کسری نقاشی طلائی بود که بر آن نوشته شده بود: *الْعَمَلُ لِلْكَفَاءَةِ، وَ قِضَاءُ الْحَقِوقِ عَلَى بِيوتِ الْأَمْوَالِ*. (آبی، ۱۹۸۷، ج ۲: ۱۷۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۲۰۸)؛ ترجمه: کار برای بی‌نیازی است و دادن حق به عهده بیت المال است.

۱۴.۲. سفره

بر سفره کسری جمله‌هایی نوشته شده بود که محور اساسی آن‌ها بر اجتناب از حرص، پرخوری و تشویق به مال حلال و کمک به نیازمندان است:

۱. ۱۴.۲. خودداری از حرص

اتَّقِ الشُّحَّ، فَإِنَّهُ أَدْنَسُ شَعَارٍ، وَأَوْحَشُ دِئَارٍ. (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۴: ۳۹۹)؛ ترجمه: از حرص دوری کن زیرا بدترین لباس ظاهر و باطن است.

۱. ۱. ۱۴.۲. نمونه‌هایی از ادب فارسی و عربی

چنین است گیتی پر از آز و درد / از او تا توانی گرد بیشی مگرد (فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۱۶۷)

عَبْدُ الْمَطْمَعِ فِي لِبَاسِ مَذَلَّةٍ / إِنَّ الدَّلِيلَ لَمَنْ تَعَبَّدَهُ الطَّمَعُ (ابو العتاهیه، ۱۴۲۵: ۲۲۹؛ ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۷: ۱۶۳)

۲. ۱۴.۲. خوردن با اشتها

مَا طَعَمْتَهُ وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ فَقَدْ أَكَلْتَهُ. وَمَا طَعَمْتَهُ وَأَنْتَ لَا تَشْتَهِيهِ فَقَدْ أَكَلَكَ. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۷۳۱؛ مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۹۶)؛ ترجمه: هرچه را با اشتها خوری تو آن را خورده‌ای و هرچه را بی اشتها خوری او تو را خورده است.^{۱۵}

۲. ۱۴. ۳. خوراک حلال و کمک به نیازمندان

لَبِيْهِنَا طَعَامَهُ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ حِلِّهِ، وَعَادَ عَلَيَّ ذَوِي الْحَاجَةِ مِنْ فَضْلِهِ. (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۹۶)؛ ترجمه: گوارا باد خوراک آن کس که از راه حلال به دست آورد و افزودنی آن را به نیازمندان بخشد.

۲. ۱۵. سنگ قبر

۲. ۱۵. ۱. ارزش سخاوت

نَبَشْتَه اسْت بَرِگُورِ بَهْرَامِ گُورِ / که دست کرم به ز بازوی زور (سعدی، ۱۳۶۸: ۲۳۷)

۲. ۱۵. ۲. پاداش و مکافات اعمال

انوشروان در آستانه‌ی مرگ، دستور داد بر سنگ قبرش بنویسند: «مَا قَدَّمْنَا مِنْ خَيْرٍ فَعِنْدَ مَنْ يُحْسِنُ الثَّوَابَ وَمَا كَسَبْنَا مِنْ شَرِّ فَعِنْدَ مَنْ لَا يَعْجِزُ عَنِ الْعِقَابِ.» (ثعالبی، بی‌تا: ۵۷؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۲: ۹)؛ ترجمه: کارهای نیکی که کردیم نزد کسی است که به نیکی پاداش می‌دهد و بدی‌های ما در نزد کسی محفوظ است که از عقوبت، ناتوان نیست. نیز (ر.ک: مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۱۷)، برای اطلاع از بیش از ۱۰۰ نمونه‌ی عربی و فارسی از این مضمون (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۵۸-۱۶۰)

۲. ۱۵. ۳. چاره نداشتن از مرگ

ابشیهی و زمخشری از شخصی به نام عمرو بن میمون نقل کرده‌اند: شهری را در فارس فتح کردیم. به غاری وارد شدیم که در آن تختی از طلا بود. مردی روی تخت نشسته و بالای سرش این نوشته بود: *أنا بهرام ملك فارس، كنت أغناهم بطشاً، وأقساهم قلباً، وأطوألهم أملاً، وأحرصهم على الدنيا، قد ملكت البلاد، وقتلت الملوك، وهزمت الجيوش وأذلت الجبابرة وجمعت من الأموال ما لم يجمعه أحد قبلي، ولم أستطع أن أفتدي به من الموت إذ نزل بي.* (ابشیهی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۵۰۱؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۵: ۱۳۷)؛ ترجمه: من بهرام، شاه ایران هستم، من غنی‌ترین، خشن‌ترین، آرزومندترین و حریص‌ترین شاهان نسبت به دنیا بودم. حاکم بر کشور شدم، پادشاهان را کشتم، سپاهیان را شکست دادم، بزرگان را ذلیل کردم و اموالی به دست آوردم که هیچ کس به دست نیاورده بود؛ ولی هنگامی که مرگ به من نزدیک شد، نتوانستم آن را با مال و ثروت بخرم.

۲. ۱۶. شمشیر

۲. ۱۶. ۱. بدی شتاب و خوبی صبر

التَّائِي فِيمَا لَا يَخَافُ الْفَوْتَ أَفْضَلُ مِنَ الْعَجَلَةِ فِي إِدْرَاكِ الْأَمْلِ؛ ترجمه: شکیبایی در چیزی که ترس از دست دادن آن را نداری، بهتر از شتاب برای رسیدن به خواسته‌ها است. ابشیهی عبارت بالا را بدون توضیح، از پندهای مکتوب بر یک شمشیر، دانسته است. (ابشیهی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۱۳) با توجه به سنت پندنویسی بر ابزار و لوازم در ایران باستان و نقل عین این جمله در *الحکمه الخالده* (ابن مسکویه، بی تا، ۹) و در پندهای آذرباد، شکی نمی ماند که شمشیر و پند مذکور متعلق به ایرانیان بوده است.

۲. ۱۷. صخره

ابن مقفع در ابتدای *ادب‌الکبیر* اشاره به گذشتگان می کند که پند و اندرز بر صخره‌ها می نوشتند و می گوید که من برخی از سخنان آن‌ها را در این کتاب، جمع آوری کرده‌ام. (ابن مقفع، ۱۴۰۷: ۶۳-۶۵) *جاحظ در المحاسن و الاضداد* می گوید: «ایرانیان سخنان خود را بر صخره‌های عظیم به یادگار می گذاشتند.» (جاحظ، ۱۹۶۹: ۵) همچنین ابن‌القیه، جهانگرد و جغرافیادان معروف، در کتاب *البلدان صخره‌ای عظیم در همدان* دیده است که دارای دو طاق بزرگ حجاری شده بوده و در هر طاق، سه لوح از سنگ تراشیده و در هر لوحی بیست سطر در حکم و نصایح، مندرج بوده است. برای اطلاع بیشتر. (ابن قیة، ۱۸۶۱: ۲۴۳؛ نیز ر.ک: محمدی، ۱۳۸۴: ۲۶۰)، در منابع مختلف، پندهای زیر را بر صخره‌ها یافته‌ایم:

۲. ۱۷. ۱. چاره‌ناپذیری از مرگ

شنیدم که جمشید فرخ سرشت
به سرچشمه‌ای بر به سنگی نبشت
بر این چشمه چون ما بسی دم زدند
برفتند چون چشم بر هم زدند
گرفتیم عالم به مردی و زور
ولیکن نبردیم با خود به گور
(سعدی، ۱۳۷۹: ۵۲)

این ابیات شباهت به سخنان بهرام در همین مقاله «سنگ قبر» دارد.

۲. ۱۷. ۲. توأم بودن سلامت و بیماری، رنج و آسایش، امنیت و ترس
العافیة مقرونه بالبلاء و السلامه مقرونه بالعطب والأمن مقرون بالخوف؛ ترجمه: سلامت،
همراه بلا و رنج است و امنیت، همراه ترس است. (طرطوشی، ۱۹۹۰: ۵۳۴) عبارت بالا
را از سنگ نوشته‌ایی در فاصله‌ی اصفهان و فارس نقل کرده است.

۲. ۱۸. طاق ایوان

۲. ۱۸. ۱. دل بستن، فقط به خدا

بر طاق ایوان فریدون نبشته بود:

جهان ای برادر نماند به کس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
دل اندر جهان آفرین بند و بس^{۱۶}
که بسیار کس چون تو پرورد و کشت
(سعدی، ۱۳۶۸: ۴۹)

۲. ۱۸. ۱. ۱. نمونه‌ای از منابع عربی

بزرگمهر گفته است: «الرُّكُونُ عَلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا نُعَايِنُ مِنَ الْمَوْتِ جَهْلٌ» (توحیدی، بی‌تا،
ج ۲ و ۳؛ ۶۴۱؛ ابن حمدون، ۱۹۸۳، ج ۱: ۸۹) نقل از علی (ع)؛ ترجمه: تکیه و اعتماد
به دنیا با دیدن مرگ، نادانی است.

۲. ۱۹. عصا

در منابع عربی، ۹ عبارت حکیمانه که بر عصای ساسان حک شده بود، نقل شده
است.^{۱۷} این امثال همگی برای تشویق به حرکت و تلاش و دوری از تنبلی و تن
پروری است و با عصا که وسیله‌ی حرکت است، نوعی تناسب دارد.

۲. ۱۹. ۱. برکت در حرکت

الحركة برکة. (آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۹۹)؛ ترجمه: برکت در
حرکت است.

میدانی این ضرب‌المثل را از امثال مولد دانسته (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۱: ۲۵۳) و ابشیهی از
اقوال حکما (ابشیهی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۱۱) و ثعالبی در المحاضره و التمثیل آن را بی نام
و نشان آورده‌اند. (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۱۳۱)

جاحظ جمله‌ی فارسی «هرکه رود، چرد و هرکه خسبد، خواب بیند» را از توقیعات انوشروان دانسته و معادل آن را به شکل «مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْإِحْلَامَ»^{۱۸} (جاحظ، ۱۹۶۹: ۹۵) نقل کرده است.

این جمله با بیتی از ناصر خسرو، شباهت بسیار دارد: در جهان دین بر اسب دل سفر بایدت کرد / گر همی خواهی چریدن مر تو را باید چرید. (ناصر خسرو، نقل از محقق، ۱۳۶۳: ۵۹)، این مضمون در ادب عربی، به شکل «الْبِرَكَاتُ فِي الْحَرَكَاتِ» (یوسی، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۱۳) نیز آمده است.^{۱۹}

۲. ۱۹. ۲. تنبلی موجب سرزنش

التَّوَانِي هَلَكَةٌ، وَ الْكَسَلُ سُؤْمٌ، وَ التَّوَانِي زَادُ الْعَجْزَةِ. (آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴)، (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۹۹)؛ ترجمه: تنبلی، هلاکت؛ کسالت، شوم و ناتوانی، توشه‌ی افراد ناتوان است.

۲. ۱۹. ۲. دو نمونه از ادب فارسی و عربی

دَعِ التَّكَاثُلَ فِي الْخَيْرَاتِ تَطَلُّبُهَا / فَلَيْسَ يَسْعَدُ بِالْخَيْرَاتِ كَسْلَانٌ (بستی، ۱۹۸۰: ۳۱۵)؛ ترجمه: در کارهای نیکی که خواستار آنها هستی، تنبلی را رها کن؛ زیرا تنبل به نیکی دست نمی‌یابد.

که چون کاهلی پیشه گیرد جوان بماند منش پست و تیره روان

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

۳. ۱۹. ۲. اهمیت نشاط و حرکت

كَلْبٌ طَائِفٌ خَيْرٌ مِنْ أَسَدٍ رَابِضٌ^{۲۱}. (آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴)؛ زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۹۹)؛ ترجمه: سگ راه رونده بهتر از شیر نشسته است.

۴. ۱۹. ۲. فقر، نتیجه تنبلی و ناتوانی

مِنْ الْعَجْزِ وَ التَّوَانِي نَتَجَتِ الْفَاقَةُ. (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۹۹؛ آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴)؛ ترجمه: ثمره‌ی ناتوانی و تنبلی، فقر است.

۱. ۴. ۱۹. ۲. نمونه‌های عربی و فارسی

انوشروان: ثمره التوانی الفاقه و الضُّرُّ. (ابن مسکویه، بی تا: ۵۴)؛ ترجمه: نتیجه‌ی تنبلی، فقر و زیان است.

درخت کاهلی، بارش گرسنگی است. (دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۱۹)؛ مَنْ دَامَ كَسَلُهُ خَابَ أَمَلُهُ.
(ابشیهی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۴۷)

۲. ۱۹. ۵. آرزو، سرمایه‌ی ناتوان

الأملُ زادُ العَجْزِ. (آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴)؛ ترجمه: آرزو، توشه‌ی افراد ناتوان است.

۲. ۱۹. ۵. ۱. نمونه‌های فارسی و عربی

عقل دست و زبان کوتاه خوان آرزو رأس مال مفلس دان

(سنایی، نقل از دهخدا، ۱۳۷۰: ۲۹)

ولا تَكُنْ عَبْدَ الْمُتَى فَالْمُنَى / رُءُوسُ أَمْوَالِ الْمَفَالِسِ (ثعالبی، ۲۰۰۳: ۸۲)؛ ترجمه: بنده‌ی
آرزو مباش؛ آرزو، سرمایه‌ی افراد مفلس است.

۲. ۱۹. ۶. شغل و حرفه

مَنْ لَمْ يَحْتَرِفْ لَمْ يَعْتَلِفْ. ^{۲۲} (آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴)؛ ترجمه: هرکس حرفه‌ای نداشته
باشد، خوراک و روزی ندارد.

۲. ۱۹. ۶. ۱. نمونه‌ای از امثال عربی

الصِّنَاعَةُ فِي الْكَفِّ أَمَانٌ مِنَ الْفَقْرِ. (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۱: ۴۲۳)؛ ترجمه: صنعت و حرفه،
مانع فقر است.

۲. ۱۹. ۷. جوینده، یابنده است

مَنْ طَلَبَ جَلَبَ وَ مَنْ جَالَ نَالَ. ^{۲۳} (آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴؛ حریری، ۱۳۹۸: ۴۰۷)؛
ترجمه: هرکس بخواهد، دست می‌یابد و هرکس برود، می‌رسد. (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۷۰)
بیت زیر را از مثنوی، با یک ضرب‌المثل عربی، مقایسه کرده است:

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

مَنْ طَلَبَ وَجَدَ وَ مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نَالَ أَوْ بَعْضَهُ. (ابن قتیبه، بی تا، ج ۲: ۱۳۴)

دامادی همان بیت مثنوی را با عبارتی از نهج‌البلاغه، مقایسه کرده است: مَنْ طَلَبَ

شَيْئاً نَالَ أَوْ بَعْضَهُ. (دامادی، ۱۳۷۹: ۳۰۱)

۲. ۱۹. ۸. تنبلی، موجب بدبختی

إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ فَإِنَّهُ عُنْوَانُ النَّحُوسِ وَكَبُوسُ ذَوِي الْبُوسِ وَمِفْتَاحُ الْمَتْرَبَةِ وَلِقَاحُ الْمَتَعَبَةِ
وشیمه العَجْزِ الْجَهْلِهِ. (آبی، ۱۹۸۷: ۳۲۴/۵)؛ ترجمه: از تنبلی به دور باش؛ زیرا تنبلی

سبب بدبختی و لباس افراد بدبخت و کلید خاک‌نشینی و عامل رنج و شیوه‌ی افراد ناتوان و نادان است.

۲. ۱۹. ۹. راحت‌طلبی موجب محرومیت

وَمَا اِشْتَارَ الْعَسَلُ مِنَ اخْتَارِ الْكَسَلِ وَلَا مَأَى الرَّاحَةِ مِنَ اسْتَوَاطِ الرَّاحَةِ. (آبی، ۱۹۸۷، ج ۵: ۳۲۴)؛ ترجمه: کسی که تنبلی را برگزیند عسل برداشت نمی‌کند و کسی که راحتی را بطلبد به آسایش نمی‌رسد.

۲. ۲۰. فرش

۲. ۲۰. ۱. دل بستن به دنیا، قضا و قدر، رزق

شنیدم که کسری یکی فرش داشت	بر آن فرش هرگونه چندی نگاهت
نخست آن‌که دنیا نجوید کسی	که داند بدو در نماند بسی
دوم آن‌که سودی ندارد حذر	ز کاری که رفت است اندر قدر
سوم آن‌که دانای خالق شناس	ز مخلوق بر سر نگیرد سپاس
چهارم چو روزی مقدر شد دست	چرا مرد آزاده چاکر شد دست

(ابن یمین، بی‌تا: ۵۸۹)

این ابیات، شباهت بسیار دارد با نوشته‌های بازو و کمر بند بزرگمهر (در همین مقاله).

یادداشت‌ها

۱. در کتب تاریخی آمده است: انوشروان به کسانی که جمله‌های حکیمانه می‌گفتند، جایزه می‌داد؛ از جمله به دو نفر که به ترتیب این دو بند را به زبان آوردند: «بد مکن و بد میندیش» و «نیکی کن و نیکی اندیش تا تو را نیکی آید پیش» ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ دینار پاداش داد. وقتی از او پرسیدند سبب این تفاوت چیست؟ گفت: اولی از بدی گفت دومی از خوبی. (ر.ک: عوفی، ۱۳۸۴: ۱۳۹)

۲. زاکانی در ابتدای رساله صد پند می‌گوید: پندهای تاج انوشروان را هر هفته به گوش مردم می‌رساندند: «پندنامه پادشاه عالم، خسرو کامگار عادل انوشروان بن کسری که بر تاج مرصعش نبشته بود و هر هفته آن را به سمع خواص و عوام رسانیدی.» (زاکانی، ۱۹۹۹: ۳۱۷)

۳. روزی انوشروان با دانشمندان نشست و تا از علم آن‌ها بهره برد، پس به آن‌ها گفت: «حکمتی به من بیاموزید که برای من و مردم کشورم سودمند باشد، هر کدام سخنی گفتند، انوشروان سرش را پایین انداخته و به سخنان آن‌ها فکر می‌کرد. نوبت به بزرگمهر رسید، پس گفت: من همه را در ۱۲ جمله خلاصه کرده‌ام. انوشروان گفت: آن‌ها را بگو. او گفت: *أَوْلَهُنَّ تَقْوَى اللَّهِ فِي الشَّهْوَةِ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالغَضَبِ...*؛ ترجمه: اولین آن‌ها تقوای الهی در شهوت و رغبت و ترس و خشم... انوشروان دستور داد که این سخن را با طلا بنویسند و گفت: این سخنی است که همه‌ی سیاست‌های پادشاهی را در بردارد. (ر.ک: مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۹۵) واعظ کاشفی نیز می‌گوید: «انوشروان پس از شنیدن سخنان مویب دستور داد که کلمات او را با آب طلا بنویسند.» (واعظ کاشفی، بی تا، ۲۸۱)

۴. از متون پهلوی است که در سال ۱۸۸۵ به انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۳۳۸ ماهیار نوایی آن را به فارسی برگردانده است. (ر.ک: نوایی، ۱۳۳۸: ۳۰۰ - ۳۳۳)

۵. «افلاطون به هنگام گردش در شهر تاریخی آتیکیونان، قدیم از زیادی سخنان حکمت‌آمیز که روی سنگ‌ها و در و دیوار ساختمان‌های عمومی شهر کنده شده بود، از روی تعجب فریاد کشید: این شهر به خودی خود یک مکتب بزرگ اخلاقی است...» (طباطبایی، بی تا: ۶)

۶. در مقاله‌ی «نقبی به روشنایی در جست‌وجوی امثال ایرانی در نظم عربی» حدود ۱۰۰ نمونه از این امثال ارائه شده که به تصریح صاحب‌نظران و ادیبان عرب، منبع الهام شاعران عرب شده است. (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۹: ۶۹-۹۶)

۷. صاحب بن عباد با دیدن کتاب *عقد الفرید* گفته است: *هذه بضاعتنا رُدَّتْ إلینا. (یاقوت الحموی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۶۱۲)*

۸. ترتیب ابزار و لوازم زندگی را بر اساس حروف الفبا قرار داده‌ایم. (ر.ک: ابن قتیبه (بی تا، ج ۱: ۳۵۸) و راغب اصفهانی (۱۴۲۰، ج ۱: ۲۷۶) سخن بالا را به اردشیر نسبت داده‌اند.

۱۰. فروزانفر در شرح این بیت از مثنوی «اشک خواهی رحم کن بر اشکبار / رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر» می‌نویسد که این بیت «مأخوذ است از مضمون حدیث ذیل: لا یرحمُ اللهُ مَنْ لا یرحمُ الناسَ.» (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۳۵) خزائلی در شرح این عبارت از گلستان «هر که بر زیر دستان نبخشاید، به جور زیردستان گرفتار آید» می‌گوید: اشاره است به کلمه معروف «ارحم ترحم» (خزائلی، ۱۳۶۸: ۷۴۳)

۱۱. برای اطلاع از بیش از ۹۰ مضمون عربی و فارسی (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۷۳-۱۷۶) و نیز (۱۳۵۹)

۱۲. زرین کوب دو بیت بالا را از حکمت‌های ارسطو دانسته و عبارت زیر را به عنوان شاهد، نقل کرده است: «آن کس که درست و به هنگام و برای مدتی محدود به کسی یا چیزی خشم بگیرد قابل ستایش است» (زرین کوب، ۱۳۶۵: ۸۴)

جای تعجب است که سعدی از لزوم «نرمش و خشونت» با هم سخن می‌گوید و کلام منسوب به سقراط مربوط به کنترل خشم است و با این وجود زرین کوب، این دو مضمون را یکی دانسته و سعدی را متأثر از ارسطو می‌داند. این در حالی است که مضمون فوق در ایران باستان بسیار روشن‌تر و صریح‌تر از سخن ارسطو وجود دارد: برای نمونه، در بند ۹ عهد اردشیر، به لزوم خشونت همراه با نرمش توصیه شده است: «و رأسُ السیاسه أن یفتحَ الوالی من قبله للرعیه باین: أحدهما بابُ رِقَه و رحمه و رأفه و تضرُّع و بذل و تحنُّن و الطاف و مؤاساه و مؤانسه و بشر و تهلل و عفو و انبساط و انشراح و الآخر: بابُ غلظه و خشنه و تصعب و تشدید و جفاء و امساک و مباحده و اقصاء و مخالفه و منع و قطوب و عبوس و انقباض و تضییق و عقوبه و محقره الی أن یبلغَ القتل» (اردشیر، ۱۹۷۶: ۵۸)؛ ترجمه: سرآمد نیکو رهبری‌ها آن است که فرمانروا بر روی زیردستانش دو راه گشاده دارد: یکی از آن دو تا راه، دلسوزی و مهربانی و نرمی و بخشندگی و گشاده‌رویی است. دیگری، راه تندی و زمختی و دوری‌گزینی و راندن و دشمن‌داشتن و بازداشتن و ترش‌رویی کردن و گره بر ابرو افکندن و دل‌تنگ داشتن و کیفر دادن و کوچک کردن است تا به به کشتن انجامد.

از انوشروان نقل شده است: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا یصلُحُ لَهُ إِلَّا لَینٌ فِی غیرِ ضَعْفٍ وَشِدَه فِی غیرِ غَنَفٍ» (ابن قتیبه، بی تا، ج ۱: ۶۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۵۰۹)، ترجمه: این کار (سیاست) ممکن نیست مگر با نرمشی که از روی ضعف نباشد و سخت‌گیری‌ای که از روی خشونت نباشد. عنصر المعالی نیز در قابوس‌نامه، فرزندش، گیلان‌شاه، را چنین نصیحت می‌کند: «دیگر تندی و تیزی عادت مکن و زحلم، خالی مباش و لکن یک‌باره چنان نرم مباش که از خوشی و نرمی، بخورندت و نیز چنان درشت مباش که هرگز به دست نپساوندت.» (عنصر المعالی، ۱۳۶۶: ۳۷)

برای اطلاع از ریشه‌های ایرانی این مضمون در گلستان. (ر.ک: سبزیان‌پور، الف، ۱۳۸۸:

(۱۰۷)

در نهج البلاغه (نامه‌ی ۴۶) آمده است: «واخلطُ الشِدَه بضعفٍ مِنَ اللَّینِ. وارفقَ ما كانَ الرِّفقُ أرفقَ. واعترَمَ بالشِدَه حینَ لا یُعنی عنک إلا الشِدَه؛ ترجمه: درشتی را با اندک نرمی بیامیز

و آن‌جا که مهربانی باید، راه مهربانی پوی و در جایی که جز درشتی به کار نیاید، درشتی پیش‌گیر. (ر.ک: سبزیان پور، ب، ۱۳۸۸: ۱۱۶)

۱۳. نظیر این عبارت در نوشته‌های انگشتر شاپور (در همین مقاله) دیده می‌شود. دهخدا در *امثال و حکم*، «الصبرُ مفتاحُ الفرجِ» را از احادیث دانسته، بیش از ۳۰ بیت فارسی و ضرب‌المثل عربی و فارسی با همین مضمون، نقل کرده است. (دهخدا، ۱۳۷۰: ۶۸ و ۲۵۵) خزائلی در شرح این بیت از *گلستان سعدی* به یک بیت شعر عربی استناد کرده است: «الصبرُ مثلُ أسوهِ فی کُلِّ نائبهٍ / لکن عواقبُهُ اَحلی مِنَ العَسَلِ». (خزائلی، ۱۳۶۸: ۲۷۲)

منشین ترش از گردش ایام که صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد

(سعدی، ۱۳۶۸: ۹۷)

به یقین اگر خزائلی عبارت مذکور از انوشروان را دیده بود، بیت سعدی را با اشعار عربی مقایسه نمی‌کرد. زیرا ۱ در شرح بوستان و گلستان، در چند مورد، به سخنان حکیمان ایرانی قبل از اسلام اشاره کرده است. (ر.ک: خزائلی، ۱۳۶۳: ۱۱۷ و ۱۵۵؛ همان، ۱۳۶۸: ۲۴۹ و ۶۷۱)

۱۴. برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۰: ۸۳۶ و سبزیان پور، الف، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

۱۵. طرطوشی از کسری نقل کرده است: «اتَّقَتْ مُلُوكُ العَجَمِ عَلی اربعِ خِصال: اَنَّ الطَّعامَ لا یُؤکَلُ اِلا بشهوهٍ»؛ ترجمه: پادشاهان ایرانی بر چهار ویژگی اتفاق نظر دارند: غذا جز با اشتها خورده نشود. (طرطوشی، ۱۹۹۰، ۱۷۳)

پیمان خورش باشید (در خوردن اعتدال را رعایت کنید) تا دیرپای (دارای عمر طولانی) باشید. (متون پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۷۶)

به خورش خوردن حریص مباش. (*آذریاد مهرسپندان*، ۱۳۷۹: ۸۳)

گزنفون در کتاب آیین کورش (نوشته در سال ۳۶۶ ق.م.) کم‌خواری پارسیان را ستوده است؛ بنا بر گزارش او، یک‌جا کورش در کودکی، به پدر خود می‌گوید: به خداوند سوگند که نخستین چیزی که به کار خواهم بست این است که شکم را هیچ‌گاه انباشته نسازم. (ر.ک: خالقی، ۱۳۷۳: ۴۰)

دهخدا ذیل (از گلو بنده...) بیش از ۲۵ عبارت عربی و فارسی در مذمت پرخوری آورده است. (دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۴۳-۱۴۴)

سعدی در *گلستان* می‌گوید: در سیرت اردشیر بابکان آمده است که حکیم عرب را پرسید که روزی چه مایه طعام باید خوردن؟ گفت: صد درم سنگ کفایت است. گفت: این قدر چه

قوت دهد؟ گفت: هَذَا الْمَقْدَارُ يَحْمِلُكَ وَ مَا زَادَ عَلَيَّ ذَلِكَ فَانْتَ حَامِلَةٌ. یعنی این قدر تو را برپای همی دارد و هر چه برین زیادت کنی، تو حمال آنی.

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است.

(گلستان سعدی، ۱۳۶۸: ۲۴۷)

به نظر می‌رسد سعدی در نقل این سخنان، مرتکب سهو شده باشد؛ زیرا بر اساس شواهد و قراین، در زمان اردشیر، وجود حکیمی عرب که مورد وثوق اردشیر باشد، معقول نمی‌نماید. در بهارستان، جامی این مضمون از قول ابن مقفع به حکمای هند، منسوب شده است. (جامی، ۱۳۸۷: ۴۱) زرین کوب یک عبارت از کشف المحجوب «كان المتقدمون يأكلون ليعيشون و انتم تعيشون لتأكلوا» و دو بیت از ابوالفتح بستی را با مضمون کم خوردن، نظیر سخن سعدی دانسته است: كُلُّ قَلِيلًا تَعِشُ طَوِيلًا وَ تَسْلَمُ مِنْ عَوَادِي الْأَسْقَامِ وَالْأَدْوَاءِ إِنَّمَا يَغْتَذِي الْكَرِيمُ لِيَبْقَى وَ بَقَاءُ السَّيْفِ لِلْأَعْتِدَاءِ (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۱۴)

۱۶. زرین کوب بیت مذکور از گلستان را نظیر این جمله از فریدون دانسته: «الأيام صحائف أعماركم فخلدوها أحسن أعمالكم» (ثعالبی، بی تا: ۳۹)؛ روزها، روزنامه‌ی اعمال شماست، پس با کارهای نیک، آن را جاودان کنید. یوسفی نیز آن را نقل کرده است. (یوسفی، ۱۳۸۱: ۲۳۵) به اعتقاد نویسنده‌ی این مقاله، تشخیص شباهت بین این دو، کمی دشوار است.

۱۷. دهخدا ذیل «از تو حرکت از خدا برکت» علاوه بر نقل این امثال (بدون اشاره به ریشه‌ی ایرانی آن‌ها) حدود ۲۰۰ بیت شعر و ضرب المثل فارسی و عربی در همین مضمون نقل کرده است. (دهخدا، ۱۳۷۰: ۱۱۴-۱۲۰)

۱۸. میدانی مثل بالا را از امثال مولد دانسته است. (۲۰۰۳: ۳۴۱/۲)

۱۹. برای اطلاع از تأثیر این مضمون در اشعار ایرج میرزا، زاکانی و افسانه‌های ازوپ (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۸۷: ۱۷۴؛ همان، ۱۳۸۶: ۸۵)

۲۰. ابوالفتح بستی، از شاعران ذولسانین، اهل بست در جنوب افغانستان است که دیوانی هم به زبان فارسی داشته و واژه‌های فارسی در شعر او بسیار است. او یکی از ناقلان فرهنگ ایرانی به عربی است. (ر.ک: آذرنوش، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۹)

۲۱. دهخدا این مثل را بدون اشاره به عصای ساسان، نقل کرده و به «از تو حرکت از خدا برکت» ارجاع داده است. (دهخدا، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۷۴۱)

۲۲. میدانی «مَنْ احْتَرَفَ، اعْتَلَفَ» را مولد دانسته (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۳۴۱) و ابی‌بھی آن را به حکما نسبت داده است. (ابی‌بھی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۱۱)

برو کار می‌کن مگو چیست کار که سرمایه‌ی جاودانی است کار

(بهار، ۱۳۶۸، ج ۲: ۳۳۰)

در کتب تاریخ آمده است: «گشتاسب در زمان اسارت در روم، آهن‌گری می‌کرد و چون به وطن خود بازآمد، دستور داد تا جمله‌ی محتشمان، فرزند خود را حرفت آموزند و در عجم این رسم منتشر شد و هیچ محتشم نبودی که پیشه ندانستی. (ر.ک: عوفی، ۱۳۸۴: ۲۸۶)

۲۳. دهخدا این مثل را بدون اشاره به عصای ساسان نقل کرده و به «از تو حرکت از خدا برکت» ارجاع داده است. (دهخدا، ۱۳۷۰، ج ۱: ۱۷۴۴) میدانی «من جال نال» را مولد دانسته است. (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲: ۳۴۱)

فهرست منابع

- نهج البلاغه. (۱۳۶۹). ترجمه‌ی سید کاظم محمدی و محمد دشتی، قم: نشر امام علی (ع).
- الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین. (۱۹۸۷). *نثر الدر*. ج ۲ و ۵، تحقیق محمد ابراهیم عبد الرحمن و علی محمد البجاوی، الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- الآبی، ابوسعید منصور بن الحسین. (۱۹۹۰). *نثر الدر*. ج ۷، تحقیق منیر محمد المدنی، مراجعه دکتور حسین نصار، الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- آذرباد مهرسپندان. (۱۳۷۹). به کوشش رهام‌اشه و شهین سراج، تهران: مؤسسه‌ی انتشاراتی - فرهنگی فروهر.
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۳). «ابوالفتح البستی». *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، صص ۹۵-۹۹.
- آربری، أ. ج. (۱۹۵۹). *تراث فارس*. ترجمه‌ی یحیی الخشاب، القاهرة: داراحیاء الکتب العربیه.
- الأبشیهی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد أبوالفتح. (۱۴۲۱). *المستطرف فی کل فن مستطرف*. ج ۱ و ۲، مراجعه و تعلیق محمد سعید، دارالفکر للطباعه و النشر و التوضیح.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد. (۱۴۱۲). *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*. ج ۲، دراسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعیم زرزور، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- ابن الحداد، محمد بن منصور بن حییش. (۱۹۸۳). *الجواهر النفیس فی السیاسه الرئیس*. تحقیق و درسه رضوان السید، بیروت: دارالطبیعه للطباعه و النشر.
- ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی. (۱۹۸۳). *التذکره الحمدونیه*. ج ۱، تحقیق احسان عباس، بیروت: معهد الانماء العربی.
- ابن عبد ربه، شهاب الدین. (۱۹۹۹). *العقد الفرید*. ج ۲، تقدیم الاستاذ خلیل شرف الدین، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- ابن فقیه، محمود اصفهانی، علی بن ابی حفص. (۱۳۸۲). *تحفه الملوک*. تصحیح علی اکبر احمدی دارانی، تهران: میراث مکتوب.
- ابن فقیه، محمود اصفهانی، علی بن ابی حفص. (۱۳۱۷). *تحفه الملوک*. از روی نسخه خطی موزه بریتانیا، به اهتمام کتابخانه طهران.
- ابن قتیبه الدینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم. (بی تا). *عیون الاخبار*. ج ۲ و ۳، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد. (بی تا). *الحکمه الخالده*. تحقیق عبد الرحمان بدوی، بیروت: دار الأندلس.
- ابن مقفع، عبدالله. (۱۴۰۷). *الأدب الصغیر والأدب الکبیر*. دار بیروت: للطباعه والنشر.
- ابن یمین فریومدی. (بی تا). *دیوان اشعار*. به تصحیح و اهتمام حسین علی باستانی راد، تهران: سنایی.
- ابوالعناهیة. (۱۴۲۵). *الدیوان*. قدم له و شرحه مجید طراد، بیروت: دارالکتب العربی.
- احمد بن ابی یعقوب. (۱۸۶۱). *البلدان*. چاپ لیدن.
- اردشیر بن بابک. (۱۹۷۶). *عهد اردشیر*. تحقیق احسان عباس، بیروت: دار صادر.
- اسداللهی، سید محمود. (۱۳۶۶). «رواج زبان عربی در ایران». *مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره ۴، سال ۲۰، شماره مسلسل ۷۸، صص ۹۰۹-۹۲۶.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۱۷). *گرشاسب‌نامه*. به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: بروخیم.
- ایرانی، دینشاه. (۱۳۶۱). *اخلاق ایران باستان*. تهران: فروهر.

- البستی، أبو الفتح. (۱۹۸۰). *الديوان*. شرح از الدكتور محمد مرسى الخولى، حياته و شعره، بيروت: دار الأندلس للطباعة و النشر و التوزيع.
- البلاذرى، أحمد بن يحيى. (۱۹۸۷). *فتوح البلدان*. حققه و شرحه و علق على حواشيه و اعد فهرسه و قدم له عبدالله انيس الطباع، بيروت: مؤسسه المعارف، للطباعة و النشر. بويس، مری. (۱۳۷۷). *ادبيات دوران ايران باستان*. تهران: فروهر.
- بهار، ملك الشعرا. (۱۳۶۸). *ديوان*. ج ۲، تهران: توس.
- تحفه (در اخلاق و سياست). (۱۳۴۱). از متون فارسى قرن هشتم. به اهتمام محمد تقى دانش پژوه، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب.
- ترجمه‌ی تفسیر طبرى. (۱۳۳۹). تصحيح حبيب يغمایی، تهران: دانشگاه تهران.
- تفضلى، احمد. (۱۳۷۵). *تاريخ ادبيات ايران پيش از اسلام*. تهران: مهارت.
- التوحيدى، ابوحيان. (بى تا). *البصائر و الذخائر*. ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴، عنى بتحقيقه و التعليق عليه الدكتور ابراهيم الكيلانى. بيروت: دار الاحيا.
- الثعالبي، ابو منصور. (۲۰۰۳). *التمثيل و المحاضره*. ج ۲ و ۳، تحقيق و شرح و فهرسه الدكتور قصى الحسين، بيروت: دار مكتبه الهلال.
- الثعالبي، ابو منصور. (بى تا). *الاعجاز و الايجاز*. بغداد: مكتبه دار البيان.
- الجاحظ، عمرو بن بحر. (۱۹۶۹). *المحاسن و الأضداد*. حققه فوزى عطوى، بيروت: الشركه اللبنانيه للطباعة و النشر و التوزيع.
- جامى. (۱۳۸۷). *بهارستان*. تصحيح اسماعيل حاكمى، تهران: اطلاعات.
- الحريرى. (۱۳۹۸ هـ. ۱۹۸۷ م). *مقامات الحريرى*. بيروت: للطباعة و النشر.
- خاقانى شروانى، افضل الدين بديل بن على شروانى. (۱۳۷۵). *ديوان*. به اهتمام جهانگير منصور، تهران: نگاه.
- خالقى مطلق، جلال. (۱۳۷۳). «چند يادداشت ديگر بر مقاله‌ى ايران در گذشت روزگاران». *مجله ايران شناسى*، سال ۶، شماره ۱.
- خردنامه. (۱۳۶۷). به كوشش منصور ثروت، تهران: اميركبير.
- خزائلى، محمد. (۱۳۶۳). *شرح بوستان سعدى*. تهران: جاويدان.
- خزائلى، محمد. (۱۳۶۸). *شرح گلستان*. تهران: جاويدان.

دامادی، سیدمحمد. (۱۳۷۹). *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی*. تهران: دانشگاه تهران.

دانش پژوه، محمد تقی. (۱۳۵۹). *مقدمه بر جاویدان خرد*. تهران: دانشگاه تهران.
دباشی، حمید. (۱۳۷۰). «انوشیروان و بوذرجمهر در گلستان سعدی». *مجله‌ی ایران‌شناسی*، سال ۳، شماره ۱، صص ۸۵ تا ۹۷.
دورانت، ویل. (۱۳۳۷). *تاریخ تمدن*. ج ۱، ترجمه‌ی احمد آرام، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۰). *امثال و حکم*. ج ۱، تهران: امیرکبیر.
الراغب الاصفهانی، ابی‌القاسم الحسین بن محمد بن المفضل. (۱۴۲۰). *محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء*. ج ۱، حقه و ضبط نصوصه و علق حواشیه‌الدکتور عمر الطباع، شرکه دار الارقم بن ابی الارقم للطباعه و النشر.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۳۳). *راحه الصدور و آیه‌السرور*. در تاریخ آل سلجوق، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران: علی اکبر علمی.
زاکانی، عبید. (۱۹۹۹). *کلیات*. به اهتمام محمدجعفر محجوب، زیر نظر احسان یارشاطر.
زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۵). *دفتر ایام*. تهران: معین.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۴). *نه شرقی نه غربی انسانی*. تهران: امیرکبیر.
زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۵). *از گذشته‌ی ادبی ایران*. تهران: سخن.
الزمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر. (۱۴۱۲هـ). *ربیع‌الابرار و نصوص الاخبار*. ج ۲ و ۳ و ۴ و ۵، تحقیق عبد‌الامیر مهنا، بیروت: مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات.

سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۴الف). «مقایسه‌ی حکمت در شاهنامه و متون عربی قرن سوم تا پنجم». *مجله‌ی علمی و پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی* شماره‌ی ۱، صص ۱۲۷-۱۴۸.

سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۴ب). «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی». *مجله فرهنگ، ویژه ادبیات*، سال ۱۸، شماره ۳، پیاپی ۵۵، صص ۹۵ تا ۱۲۳.

سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۶). «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار»، *نامه‌ی فرهنگستان*، صص ۷۴-۹۵.

- سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۷). «مضامین شعر و ادب عربی در دیوان ایرج میرزا». فصلنامه علمی و پژوهشی کاوش‌نامه، سال ۹، شماره ۱۷، صص ۱۵۴-۲۰۸.
- سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۸). «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۷، شماره ۶۴، صص ۹۱-۱۲۴.
- سبزیان پور، وحید. (مهر و آبان ۱۳۸۸ ج). «نکته‌ای درباره مقاله تاج در دائره المعارف بزرگ اسلامی». گزارش میراث، دوره ۲، سال ۴، شماره ۳۵.
- سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۸). «تأثیر نهج البلاغه در گلستان سعدی». فصلنامه علوم اسلامی، سال ۱، شماره ۰، صص ۱۰۵-۱۲۶.
- سبزیان پور، وحید. (۱۳۸۹). «نقبی به روشنایی در جست‌وجوی امثال ایرانی در نظم عربی». مجله علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال ۱، شماره ۲، صص ۶۹-۹۶.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۶۸). گلستان. به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۹). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- طباطبایی، سیدمصطفی. (بی‌تا). گنجینه امثال عرب. تهران: شرق.
- الطرطوسی، نجم‌الدین ابراهیم بن علی الحنفی. (بی‌تا). تحفه التترک فیما یجب أن یعمل فی الملک. ج ۱، تحقیق عبدالکریم محمد مطیع الحمداوی. بیروت: دارالطلیعه.
- الطرطوسی، محمد بن الولید. (۱۹۹۰). سراج الملوک. تحقیق جعفر البیاتی، ریاض: الریس للکتب و النشر.
- عاکوب، عیسی. (۱۳۷۴). تأثیر پند پارسی بر ادب عرب. ترجمه‌ی عبدالله شریفی خجسته، تهران: علمی و فرهنگی.
- عنصرالمعالی. (۱۳۶۶). قابوس‌نامه. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۸۴). جوامع الحکایات و لوامع الروایات. به کوشش جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.

غزالی، امام محمد بن محمد بن محمد الطوسی. (۱۳۵۱). *نصیحه الملوك*. تصحیح مجدد و حواشی و تعلیقات و مقدمه تازه، به خامه‌ی جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.

فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۵). *احادیث و قصص مثنوی*. ترجمه و تنظیم حسین داودی، تهران: امیرکبیر.

القرطبی، الامام أبویوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر النمیری، (بی‌تا). *بهجة المجالس و أنس المجالس و شخذ الذاهن و الهاجس*. ج ۱ و ۲، تحقیق محمد مرسی الخولی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

قروینی، یحیی بن عبداللطیف. (۱۳۶۳). *لب التواریخ*. تهران: بنیاد و گویا. القیروانی، أبو اسحاق بن علی الحصری. (۱۳۷۲). *زهر الآداب و ثمر الآداب*. ج ۲، مفصل و مضبوط و مشروح به قلم الدكتور زکی مبارک، المصر: مطبعه السعاده.

القیروانی، الحصری، أبو اسحاق بن علی. (۱۹۵۳). *جمع الجواهر فی الملح و النوادر*. ج ۲، حقه و ضبطه و فصل ابوابه و وضع فهارسه علی محمد البجاوی، دار احیاء الکتب العربیه، عیسی البابی. بیروت: دار الاحیاء الکتب العربیه.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۶). *سراچه آوا و رنگ*. تهران: سمت. الماوردی، أبو الحسن بن محمد بن حبیب البصری. (۱۴۰۷ ق). *أدب الدنيا و الدین*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

متون پهلوی. (۱۳۷۱). *گردآورنده: جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب، آسانا، گزارش سعید عریان، کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران*. محقق، مهدی. (۱۳۶۳). *تحلیل اشعار ناصر خسرو*. تهران: دانشگاه تهران.

محمادی، محمد. (۱۳۸۴). *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام*. تهران: طوس. مرزبان راد، علی. (۲۵۳۶). *خسرو انوشروان در ادب فارسی*. تهران: دانشگاه ملی ایران. مرسی الخولی. (۱۹۸۰). *مقدمه بر دیوان أبوالفتح البستی*. دارالاندلس للطباعه و النشر و التوضیح.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۹). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

المسعودی، علی بن الحسین. (۱۴۰۴). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ج ۱ و ۲، قم: دارالهجره.

المیدانی، أبو الفضل. (۲۰۰۳). *مجمع الأمثال*. ج ۲، تحقیق و شرح و فهرسه الدكتور قصی الحسین، بیروت: منشورات دار و مکتبه الهلال.

نفیسی، سعید. (۱۳۱۰). «ده پند انوشروان». *مجله ارمنان*، سال ۱۲، صص ۶۲۳ - ۶۲۶.
نوابی، ماهیار. (۱۳۳۸). «یادگار بزرگمهر». *نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز*، سال ۱۱، صص ۳۰۰ - ۳۳۳.

واعظ کاشفی، ملاحسین. (بی تا). *اخلاق محسنی*. بمبئی: چاپخانه‌ی صفدری.
یاقوت، الحموی. (۱۴۱۱). *معجم الأدباء*. ج ۱، بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
یوسی، الحسن. (۱۹۸۱). *زهر الأکم*. ج ۱، تحقیق محمد حجی و محمد الأخضر، بیروت: الدار البيضاء، دارالثقافه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی